

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد برای استدلال به استصحاب من جمله به طوائفی که از روایات در باب حل و طهارت است به آنها تمسک شده است به نحو خاصی و دیروز گفتیم برای اینکه خب آقایان گفتند مراجعه سهل باشد به این کتابهای مشهور به همین کتاب مرحوم آقای خویی مصباح از صفحه ۳۶۸ در این چایی که دست من است ایشان این روایات را آورده اند و به قول خودشان سه طایفه کرده اند روایات را.

یکی حلیت کل شیء ما لم تعلم الحرمة. عرض کردم سابقا دیروز هم اشاره کردیم این مراد این کسانی که به این روایت تمسک کرده اند اصالة الحل است و مرادشان این است که این اصالة الحل مطلق است در شبهات حکمیه و موضوعیه هر دو جاری می شود. دیروز این نکته اش را عرض نکردم چون بنا بود بعد توضیح دهیم. مبنی است بر اینکه کل شیء حلال هم شامل شبهات حکمیه شود هم موضوعیه. آن وقت اگر بنا شد به قرینه ذیلش کل شیء حلال حتی تعلم انه حرام این حتی اگر برای استصحاب باشد استصحاب هم در شبهات حکمیه و موضوعیه هر دو جاری می شود. عرض کردم شأن اصولیین اصلا ما در اصول که متعرض استصحاب هستیم نکته اساسی اش شبهات حکمیه است اصلا اصولی ها متعرض شبهات حکمیه می شوند. شبهات موضوعیه مصطلح شده است فیما بعد در قواعد فقهیه متعرض شوند. در مسائل اصولیه متعرض استصحاب در شبهات حکمیه شوند. پس بنابراین این روایت را زده اند به شبهات حکمیه و موضوعیه و از آن هم استصحاب در آورده اند هم در شبهات حکمیه هم موضوعیه.

دیروز اشاره ای کردم البته آقای خویی هم دنبال همین رفته اند حالا بعد هم عرض می کنم که ما کل شیء حلال نداریم. کل شیء لک حلال داریم بدون لک نداریم یا هو لک حلال. اینکه کل شیء حلال که آقای خویی آورده اند و دیگران و برای اصالة الحل نداریم. بلکه انشاء الله عرض خواهیم کرد حالا همین الآن بگوییم روایاتی که در اصالة الحل است یا با این متن است یعنی یک روایت است یا دیگر ندارد. دیگر دلیل دومی ندارد. کل شیء لک حلال و بعدش هم سه تا امام تطبیق فرموده اند و ذلک مثل الثوب یكون علیه و لعله سرقة أو المرأة تكون تحتک و لعلها اختک أو العبد یكون عندک و لعله حرٌّ خدعه فبیع قهرا. هر سه اش هم در شبهات موضوعیه است. هیچ کدامش در شبهات حکمیه نیست. بعدش هم دارد و الاشياء کلها علی هذا حتی نستبین لک غیر ذلک. این هم که در شبهات موضوعیه است.

پس این روایتی که آقای خویی آورده اند که مهمش قرار داده اند که کل شیء حلال که شامل هر دو شود هم شبهات حکمیه هم موضوعیه، طبعاً این است که اولاً ما همچنین متنی نداریم آن هم لک دارد که دیروز اشاره کردیم بعد از این هم متعرض می شویم که اصلاً طبق متن لک اصلاً ربطی هم به اصاله الاباحه ندارد. با کلمه لک که دیروز یک اجمال عرض کردم امروز که فکر نمی کنم فردا و بعد هم یک توضیحی را عرض کردیم ما گفتیم البته این اصطلاح را نگفتند در کلماتشان نیست در همین معاصرین خود بنده یا مشایخ ما یا مثلاً در همین کلمات آقای خویی یا شیخ انصاری یا دیگران لکن عرض کردیم بهرحال چون نمی خواهیم خیلی فضولی کنیم اگر این اصطلاح را آقایان به کار می بردند بد نبود با اینکه فرق بگذاریم بین قاعده حل و اصاله الحل. قاعده طهارت و اصاله الطهارت. این دو را با هم فرق بگذاریم. چند بار در این بحث ها عرض کردیم فرقی را به این بگذاریم که اگر متعرض بیان حکم واقعی شویم بشود قاعده مراد از حکم واقعی یعنی این حکم هست برای اشیاء بعنوان مثلاً سیگار کشیدن حلال است مثلاً فرض کنید تریاک به عنوان تریاک حلال است یا فرض کنید مثلاً سم مختصر به عنوان سم مختصر در واقع در حکم الهی حلال است. این می شود قاعده حل که این قاعده حل در سابق به عنوان اصاله الحظر و الاباحه مطرح بود. اصاله الحظر أو اصاله الاباحه مرادشان از اصاله الحظر و الاباحه همین بود. اینکه هر شیئی فی نفسه محظور است یعنی ممنوع است حرام است یا فی نفسه حلال است پس قاعده حل یعنی اشیاء فی نفسها. اصاله الحل یعنی اشیاء به عنوان مشکوک مثلاً ما در ادله گشتیم نفهمیدیم سیگار حلال است یا خیر حکم شرعی نداریم در این جهت که بگوییم سیگار حلال است یا حرام است. لکن می توانیم بگوییم مادام نمی دانیم حلال است.

یعنی نه اینکه سیگار بنفسها حلال است هر چیزی که مجهول باشد سیگار هم یکیش تریاک هم یکیش سم هم یکیش اضرار به بدن هم یکیش هر چیزی که مجهول باشد حلال است. به عنوان مجهول. این را اصطلاحاً اصاله الحل بگوییم. پس اگر واقعی بود قاعده حل بگوییم اگر ظاهری بود اصاله الحل است. حرف خوبی است اما این را من تأکید می کنم چند بار هم قبلاً گفتم باز هم تأکید کردم من فعلاً یاد نمی آید در این نوشته هایی که دیده ام حالا آنهایی که ما دیده ایم خیلی کم است آن که دیده ایم دو درصد هم شاید کمتر باشد. در این نوشته هایی که دیده ایم یا مشایخی که شنیده ایم مشایخ مختلف کسی این تفصیل را نداده است.

اما ما گفتیم اصطلاح خوبی است اگر جا بیفتد. یکی قاعده حل یکی اصاله الحل. و همچنین قاعده طهارت و اصاله الطهارت. قاعده طهارت هم یعنی هر چیزی که هست در طبیعت خدا خلق کرده است. فی نفسه پاک است. فرض کنید فی آدم یا چرکی که از لای زخم می آید. نه خون. بگوییم این واقعا پاک است و پاک هم در اینجا به معنای همان شبهات حکمیه. واقعا فی نفسه شارع مقدس پاکش قرار داده است. یا بگوییم نه واقعش را نمی دانیم اگر ندانیم ظاهراً پاک است. یعنی مقام اصل عملی که این اسمش را گذاشتیم اصاله الطهاره مثل

یک قاعده طهارت داریم یک اصاله الطهارت داریم یک قاعده حل داریم یک اصاله الطهارت داریم. این کل احتمالات اولیه که چهارتا شد. البته چون آقای خوبی بحث روایت آب را هم آورده اند در آب هم می شود گفت آب هم یک قاعده طهارت در آب هست هر آبی که هر جا خلق شده است خصوص آب آب چاه باشد که این واقعا پاک است یا هر آبی که حکمش را نمی دانیم ظاهرا پاک است. این روایاتی که ایشان آورده اند.

در اصاله الحل، حالا یکی یکی برویم جلو بعد از اینکه این تفصیل ما روشن شد، در اصاله الحل کل شیء حلال ما نداریم عرض کردم این گفته شده است خیلی معروف است اینجا هم آقای خوبی نوشته اند کل شیء حلال. ما کل شیء حلال نداریم. ما دو تا تعبیر داریم یکی کل شیء لک حلال داریم که یک لک در آن دارد که دیروز اشاره کردیم که آقایان برای آن ثمراتی قائل هستند که فرق می کند نکته اش. یکی دیگر هم داریم کل شیء فیه حلال و حرام فهو حلال. این هم داریم چند طایفه داریم که یکیش هم ظاهرا صحیح است بقیه اش صحیح نیستند. آن هم به نظر ما شبهه دارد بقیه اش اشتباه دارد. آن وقت این کل شیء فیه حلال و حرام را دو تفسیر می شود برایش معنا کرد. یکی اینکه کل شیء فیه احتمال الحلیه و الحرمة. فیه حلال یعنی احتمال. اگر این باشد شبهات حکمیه می شود چون هر چیزی احتمال حرمت و حلیت است می فرماید این حلال است تا حتی تعلم. این احتمال دوم که مراد فیه احتمال نباشد. بالفعل دو فرد حلال و حرام دارد. مثلا گوشت در بازار دو جور است. یک گوشتی که تذکیه شده است حلال است یک گوشتی که تذکیه نشده است حرام است. گوشت در بازار دو جور است. فرض کنید کتابی که در بازار است دو جور است یا غصبی است یا ملک طرف است. اگر غصبی باشد حرام است ملک طرف باشد حلال است. پس کل شیء فیه حلال و حرام یعنی هر چیزی که بالفعل دارای دو فرد است. یک فردش حلال یک فردش حرام الآن یک فرد سومی جلوی شما هست شک دارید از کدام یکی است این را حکم کنید که حلال است. پس اگر بخواهیم این کل شیء فیه حلال و حرام را بنیم به قاعده حل یعنی به شبهات حکمیه فیه حلال یعنی فیه احتمال الحلیه و الحرمة. اگر بگوییم نه فیه یعنی بالفعل دارای دو فرد است دو حکم مختلف دارند گوشت در بازار بعضی هایش مزکی است حلال است بعضی هایش غیر مزکی است حرام است. یک گوشتی هم حالا مقابل شما است نمی دانید از این است یا از آن است. امام می فرماید این را از مزکی حساب کنید.

اگر فیه یعنی احتمالات این به شبهات حکمیه می خورد. فیه یعنی دارای دو فرد این به شبهات موضوعیه می خورد. لذا اگر بخواهیم اصاله الحل را از آن روایت، چون الآن محل کلام ما در شبهات در شبهات حکمیه است. باید این روایت در شبهات حکمیه باشد به درد ما بخورد و عرض کردیم ما در خیلی از مسائل با یک قواعد استظهاری لفظی که اصطلاحا به آن می گوئیم ادبیات قانونی یا تعبیر قانونی. ما با یک عده از معانی و مفاهیم را از راه ادبیات قانونی درمی آوریم. یعنی اگر این تعبیر بود فیه حلال و حرام با طبق ضوابط عربی و عرف

عام حتی نه عرف خاص آیا از این در می آید دو احتمال یا دو فرد؟ عرض کردیم در محل خودش انصافش دو احتمال در نمی آید دو فرد در می آید. چون حمل الفاظ بر شأنت خلاف ظاهر است. الفاظ ظاهرا در فعلیت. اینکه میگوید فیه حلال و حرام یعنی بالفعل یک فرد حلال دارد یک فرد حرام.

اما این فرد واحد دو احتمال دارد. خوب دقت کنید فرد واحد دو احتمال دارد این معنای شبهات حکمیه است. احتمالش هست اما خلاف ظاهر است. پس بنابراین ما اصاله الحل در شبهات حکمیه نداریم اصلا. اینکه حالا مشهور شده است خود آن اصل ندارد چه برسد به استصحاب که بخواهیم از دلش استظهار است. این را من اول بگویم. البته این روایت هم که معروف ترین روایت است خیلی ادعای عمل و اینها به آن شده است و الاشياء كلها علی هذا حتی نستبین لک غیر این از روایت مسعده بن صدقه است. توثیق واضحی ندارد خود مسعده بن صدقه. و این مشکلات دیگر هم دارد. چون ظاهرا مسعده در اوساط علمی ما نبوده است. محل خودش وقتی توضیحاتی داده است ظاهرا در بصره بوده است به نظرم جای گمنامی هم بوده است چون غیر از هارون و مسلم تماس نداشته است. تماس منحصر به هارون بن مسلم است. اینکه خود ما می فرمایید کاری به کلام نجاشی و دیگران نداریم آن که ما خودمان می فهمیم ظاهرا در اوساط علمی که متعارف آن زمان در کوفه بوده است. ایشان در اوساط علمی نبوده اند در بصره بوده اند از اینکه فقط هم یک راوی دارد ظاهرش نشان می دهد که آدم شناخته شده و معروف است و اینکه افراد با او ملاقات کنند نبوده است. اما بهر حال این روایتش یک روایت کلیدی است اصلا. کل شیء لک حلال هم صدرش هم بعد سه تا مثال هم بعد قاعده ای که در ذیل آمده است این جزء روایات کلیدی حساب شده است و چیزهای دیگر هم دارد من جمله کتاب خطب امیرالمؤمنین دارد همین مسعده بن صدقه است.

علی ای حال فعلا بحث رجالی اش کنار باشد غرض این به لحاظ مسعده مشکل دارد من چند دفعه عرض کرده ام چون اهل سنت یک اصطلاح ثلاثیت بخاری دارند که با سه واسطه از پیغمبر نقل می کند. البته ما این تعبیر نداریم حالا آن آقا کتابش را هم نوشته است بله ما هم گفتیم ثلاثیت کلینی. ثلاثیت کلینی همین است. روایتی است که از علی بن ابراهیم از هارون بن موسی از مسعده عن ابی عبدالله. چون کلینی متوفای ۳۲۹ است تقریباً چیزی حدود ۱۷۰ سال با امام صادق تفاوت دارد. عادتاً به طور متعارف چهار یا پنج واسطه می خواهد. عادتاً اگر حساب کنیم حتی تا شش واسطه مثلاً هر سی سال یک واسطه. ۱۸۰ سال خودش یکی یکی کم کنیم ۵ واسطه. چند مورد روایت دارد البته از این هم یکی دو روایت دارد که آن هم شبهه دیگر دارد که اینها مجموعه روایتی هستند که الآن تعبیر می کنیم به ثلاثیات کلینی. که سه واسطه بین ایشان و امام صادق است. سرش هم وجود جناب هارون بن مسلم است. چون ایشان پیر مرد بوده است این واسطه بوده است. که متأسفانه خود ایشان توثیق دارد متأسفانه شرح حال درستی از مسعده که ایشان منفرداً از آن نقل کرده است در دسترس ما نیست.

خب این راجع به روایت اول. و ما انشاء الله در محل خودش هم چند بار عرض کردیم دیگر این بحث را تا اینجا رساندیم چند تکه دیگرش را هم بگوییم عرض کردیم در روایات در اصاله الحل در شبهات حکمیه نداریم در شبهات موضوعیه داریم اما در شبهات حکمیه نداریم. انصافا در شبهات حکمیه نداریم لکن ما عرض کردیم شواهد مؤید این است که خود قاعده حل جاری می شود. دیگر احتیاج به اصاله الحل نیست. چون فرض اصاله الحل شک است. دیگر شک نداریم واقعا حلال است. هر چیزی واقعا حلال است. سیگار واقعا حلال است. تریاک مثلا واقعا حلال است. سینه زن ها بعضی ها گفته اند سینه زدن اضرار به بدن است حرام است. این واقعا حلال است. نه اینکه ظاهرا. لذا کاربردی اصاله الحل ندارد به خاطر شبهات حکمیه چون ما در شبهات حکمیه واقعا مثل آیه مبارکه و خلق لکم ما فی الارض جمیعا عرض کردم مرحوم نائینی در کتابشان هم چاپ شده است در فوائد احل لکم ما فی الارض جمیعا. همچنین آیه ای هم نداریم. احل لکم اگر بود که دیگر اصاله الحل محل بحث نمی شد. با صراحت آیه احل لکم که دیگر کسی فقیه نباید در قاعده حل بحث کند. این محل کلام چون لام آیا از ان قاعده حل در می آید یا خیر.

کیف ما کان این راجع به اصاله الحل و قاعده حل. پس این روایات را مرحوم آقای خویی و دیگران به این تصور که شامل شبهات حکمیه می شود آورده اند. لذا طایفه بعدی را هم نیاورده اند. کل شیء فیہ حلال و حرام. چون آن را خودشان نوشته اند که ظهور در شبهات موضوعیه دارد. آن را قبول کرده اند. این روایت را گفته اند شامل شبهات حکمیه هم می شود که طبیعتا شامل استصحاب هم می شود به خاطر ذیلش. این طایفه اول. طایفه دوم طهارت کل شیء ما لم تعلم النجاسه. کل شیء نظیف حتی تعلم انه قذر. عرض کردیم دیروز هم عرض کردیم ما در اصاله الطهاره همین یک حدیث را داریم که این هم مال عمار ساباطی است که فطحی است و آن هم فقط شیخ طوسی. البته مرحوم صدوق منتش را در کتبش آورده است کل شیء طاهر هم آورده است لکن متن روایت کل شیء نظیف است. و آن هم شیخ طوسی و آن هم منفردا از یک کتابی که پیش قمی ها بود کرارا اسمش را بردیم ضعیف است نوادر الحکمه یعنی مرد ثقه ای است جلیل القدر نوشته است اما تقویم احادیثش در درجه دو و سه است گاهی هم چهار. علی ای حال شیخ طوسی منفردا در کتاب تهذیب منفردا از کتاب نوادر الحکمه به همان طریقی که ایشان به کتاب عمار ساباطی دارد غیر از عمار هم فعلا نداریم. که کل شیء نظیف من یک وقت دیگر هم عرض کردم اگر آقایان مایل بودند چون ما روی کتاب شناسی و فهرست و اینها هم بحث می کنیم این از نوادر جاهایی است، دارد به مناسبت های دیگر هم دارد شیخ از غیر ایشان هم دارد شیخ یک متن را در یک صفحه نقل کرده است. یعنی ایشان از کتاب نوادر الحکمه حدود یک صفحه آورده است تو همه اش هم سؤال است. و سئل ابو عبدالله این متن برای بحث هایی که ما می کنیم که اگر کتابها در اختیار ما بود شاید چیز دیگری می فهمیدیم خیلی مفید است. چون بعضی از عبارت های متن روشن نیست کلام خود عمار است یا روایت

.....
امام است. خود همین متن اینگونه است. غرض به نظر ۲۸۴ همچنین چیزی اگر اشتباه نکرده باشم در کتاب تهذیب متن آمده است حدود یک صفحه است در کتاب طهارت متن قشنگی است آدم نگاه کند با کتاب عمار ساباطی با روشی که مرحوم صاحب نوادر الحکمه داشته است آدم آشنا می شود. علی ای حال کلمه قدر آورده است که ظاهراً مراد نجاست باشد. چون در این سؤال مثلاً هفتم هشتم است. یعنی سؤال که به این مقداری که شیخ ت قطع کرده است و آورده است. قبلش دارد که عن الدجاجة مرغ می آید از یک جایی آب می خورد امام می گوید اگر در منقارش قدر دیدی، هفت هشت سطر با هم فاصله دارند. در همین متن اولش این است. که ظاهراً به خاطر اینکه مرغ در خانه است مراد از قذارت نجاست باشد مثل کثافت انسانی چیزی. ظاهراً این طور باشد.

چون بعدش دارد که عن جوارح الطیر مثل باز و شاهین و این جور حیوانات، اینجا می فرماید ان رأیت فی منقاره دما. آنجا دم دارد. چون این حیوانات غالباً حالت شکاری دارند. باز و شاهین و اینها حیوان یا خرگوش یا موش شکار می کنند دیگر آنجا قدر نفرمود چون آن معنا ندارد که نجاست بخورد. اما حیوان خانگی احتمال دارد بین دجاجة و بین آن جوارح الطیر پرندگان شکاری در یکیش تعبیر قذاره کرده است در منقار در یکیش تعبیر دم کرده است این در این متنی که آمده است من بقیه روایات عمار را ندیدم. این در این متنی که آمده است دو بار لفظ قدر آمده است. یکی اینجا آمده است یکی اول سؤالات. ظاهراً با قرینه کاملاً واضح است مرادش از قدر نجس است آنجا هم چون می گوید اگر در منقار مرغ دیدی فلا تتوضأ و لا تشرب. نه با آن وضو بگیر نه با آن از آن بخور. ظاهراً آنجا مراد نجاست است. اینجا هم مراد نجاست است. ظاهراً حالا عرض کردیم یک تعبیراتی خود جناب عمار دارد که خاص خودش است. کل شیء نظیف کلمه نظیف دارد حتی تعلم انه قدر فاذا علمت انه قدر یک چیز دیگر هم دارد فلا تشرب منه یک چیز آارش هم یک چیز دیگر دارد حالا الآن یادم رفت صبح نگاه کردم اما این لحظه یادم رفت. یک چیزی گفتم آخرش دارد و لا تعلم فلیس علیه خب این هم راجع به این حدیث. محل البته عرض کردم این دیگر حدیث نظیر ندارد منحصر به فرد است محل کلام در این حدیث این است که آیا شامل شبهات حکمیه می شود یا خیر. مشهور بلکه ظاهراً اجماعی اصحاب است که شامل شبهات حکمیه هم می شود. یعنی شامل این می شود که اگر ما شک کردیم مثلاً مثال معروف است حیوان متولد از حیوانین که مابین سگ و گوسفند است یا خوک و گوسفند است حضرت می فرماید اگر اسم احدهما بر آن نباشد طاهر است. این طاهر یعنی واقعاً شبهه چیز به عنوان مجهول پاک است.

این گفته شده است یعنی اتفاقی تقریباً اصحاب ما است که اصالة الطهارة در شبهات حکمیه هم می آید. خب دیگر چون قبول کردند ما هم حرفی نداریم و الا انصافش غیر از افرادها و مشکلات دیگری که دارد بعید نیست کل شیء نظیف شامل همین اشیاء خارجی شود شبهات حکمیه را منصرف باشد. انصافاً فاذا علمت انه قدر، فقد قدر. فکر نمی کنم به شبهات حکمیه باشد چون در شبهات حکمیه باید

در روایات نگاه کنیم قدر بود یا نبود. بالأخره فتوا چون بر این است دیگر. در شبهات حکمیه هم اصاله الطهاره جاری کردند ما هم به احترام آقایان می گوئیم و الا انصافا فی النفسه شیء. انصافا به ذهن می آید که حدیث اختصاص به شبهات موضوعیه داشته باشد شامل شبهات حکمیه نشود. این نکته.

نکته دوم این است که آیا این حدیث مثل آن حدیث قبلی احتمال دارد قاعده طهارت هم اثبات کند یعنی اشیاء به عنوان واقعی اش طاهر است. اولاً به لحاظ قول ظاهران ندیدم کسی نه از سنی نه از شیعه قاعده طهارت به اصطلاح من نوشته اند آقایان قاعده طهارت اصطلاح خودشان یعنی بگویند خداوند متعال هر شیئی را طاهر بار کرده است. این خیلی بعید است. فوق العاده بعید است اصلاً یادم نمی آید کسی قائل داشته باشد الآن در ذهنم نیست حالا اگر اینور آنور قائلی پیدا شود یا من خبر نداشته باشم که احتمالش هست عرض کنم که در ذهن من فعلاً که قاعده طهارت را قائل نداریم. بیاید بگویند هر شیئی که در حل داریم چرا دیگر مثل همین احل لکم ما فی الارض جمیعاً. این فرق طهارت با حل واضح باشد. ما قاعده حل که هر چیزی واقعا طاهر است داریم اما از قاعده طهارت که هر چیزی واقعا طاهر است نداریم. آنچه که داریم اصاله الطهاره است. یعنی اگر شک کردیم. پس این قاعده جناب مستتابی که ایشان فرمودند قاعده طهارت ثابت نیست اصاله الطهاره اجمالاً ثابت است در شبهات حکمیه که به درد ما نحن فیه می خورد. الآن ما نحن فیه متوقف بر شبهات حکمیه است. چون اگر این روایت شبهات حکمیه را هم گرفت استصحاب می خواهد از آن در بیاید. استصحاب هم در شبهات حکمیه است الآن محل کلام. روشن شد؟

انصافش نمی دانم حالا خود شما با ارتکازات کل شیء نظیف فاذا علمت انه قدر فاذا علمت انه اصلاً من حس می کنم موضوع خارجی مراد است. اذا علمتک خداوند این را نجس قرار داده است. حکم روایت در نجاستش است. خیلی بعید است به ذهن آدم.

س: از نزدیک شما طهارت می کنید یا تمیزی را؟

ج: حالا آن مشکل را حل کردیم گفتیم عمار ساباطی کمی زبانشان فارسی می گویند فارسی بوده است مدائن بوده است ساباط بوده است کمی قروقاطی می کرده است زبانش. آن را حلش کردیم اگر در آن گیر کنیم که مشکل کلی دارد در شبهات موضوعیه اش هم گیر دارد. حالا آن را حلش کردیم مخصوصاً در کتاب مقنع صدوق یا هدایه صدوق کل شیء طاهر آمده است حالا بگوئیم اصحاب ما طاهر فهمیده اند از نظیف حالا آن مشکل که اولی اش بود حالا آن را حلش کردیم دومی اش در این شبهات حکمیه محل کلام است. من فکر می کنم از این عبارت فاذا علمت انه قدر فقد قدر. انصافاً حس میکند کلام در موضوع خارجی است مثلاً کتابی ابایی سائل این طور

احساس می کند. اما اذا علمت که مثلا خداوند حکم کرده است که گوشت خوک یا سگ نجس است قد قدر. حالا که خداوند حکم کرد نجس است. به ذهن من نمی آید انصافا ذهن من یا خرابی دارد اما خب فقها فهمیده اند نمی شود انکار کرد. الآن فقهای شیعه اصالة الطهاره در شبهات حکمیه جاری کرده اند. عرض کردم چون دلیلش هم منحصر به یکی است. باز اگر یکی دیگر بود خوب بود. انصافا خیلی مشکل است. این هم راجع به این. مطلب سوم الماء کله طاهر. حتی تعلم حتی يعلم دو جور آمده است و کل ماء طاهر هم آمده است. این هم یکی دو تا روایت مهمش است که مرحوم کلینی آورده است از کتاب نوادر الحکمه است سندش هم مشکل دارد حالا از راههایی که باید برویم که حالا فعلا حال رفتن آن راه ها را نداریم. این را حلش کنیم و الا سندش مشکل دارد. روایت هم یکی است سند هم یکی است عجیب است مثلا سعد بن عبدالله نقل کرده است حماد بن عثمان در کتاب نوادر الحکمه آمده است حماد بن عیسی. البته عیسی را در سابق چون عثمان را عثمانفل الف را نمی گذاشتند و نون هم می کشیدند. با عیسی اشتباه می شده است. یعنی عثمان با عیسی در نوشتن اشتباه می شده است. کسی که خط قدیم دیده باشد اینها با هم دیگر غرض مرحوم شیخ هم عرض کردم عده ای به شیخ حمله می کنند که چرا مختلف است.

ظاهرا شیخ خیلی امانت را مراعات کرده است. در کتاب الرحمة سعد بن عبدالله حماد بن عثمان بوده است در کتاب نوادر الحکمه حماد بن عیسی بوده است. هر دو را آورده است. کلینی سند را حذف کرده است نوشته است رفعه به نظرم آن نسخه اش گیر داشته است. از همین کتاب نوادر الحکمه هم نقل می کند کلینی. عرض کردم این خیلی از جاهای مهم در حدیث است بعضی از ارسال ها بعد پیدا شده است. دقت می کنید؟ یعنی حدیث مرسل نبوده است. فرض کنید ابن ابی عمیر اسم برده است از فلان عن ابی عبدالله کلینی نتوانسته است اسم را درست بخواند نوشته است ان من ذکر. این ارسال مال ابن ابی عمیر نیست اصلا. اصلا ایشان ارسال نکرده است نگفته است عن بعض اصحابنا. ایشان اسم برده است من احتمال میدهم اینجا کلینی نتوانسته است سند را درست بخواند. برداشته است کل سند را حذف کرده است. رفعه الی ابی عبدالله.

شیخ دو جا آورده است و خوانده است باز هم با هم دیگر گیر دارد. حالا وارد آن بحث هایش نشویم کل ماء طاهر هم داریم الماء کله طاهر هم داریم. ظاهر این روایت هم در شبهات حکمیه می گیرد. بد نیست انصافا بد نیست اگر قبول کنیم سندا قبول کنیم چون بحث های مشکل سندی دارد از آن روایت های فنی است اگر بخواهد مطرح شود. چون در آن یونس دارد بعضی ها خیال کرده اند یونس بن عبدالرحمن است که نه نیست. یکی از جاهایی است که خیلی بحث های لطیفی دارد سند این روایت. بهر حال مشکل دارد نمی خواهم بگویم قطعا باطل است بعضی از قمی ها قبول کرده اند و بعضی ها هم قبول نکرده اند.

بهر حال این الماء کله طاهر انصافا بعید نیست شامل شبهات حکمیه هم بشود. یعنی هر نوع آب باشد این پاک است. بلکه بعید نیست حکم واقعی باشد اصلا. اصلا بگوییم آب به طبیعتش. هر نع آب که باشد. آب چاه باشد آب رودخانه باشد آب آسمان باشد آب چشمه باشد آب فئات باشد

س: برگشت به حتی تعلم...

ج: بله می دانم حتی تعلم با قطع نظر از حتی تعلم. میدانم مشکل ندارد البته آن که ما در قرآن داریم انزلنا من السماء ماء طهورا. این خصوص آب آسمان است. آن که در قرآن است. اما اینکه روایات بیاید بگوید همه انواع آب طاهر است این مشکل ندارد. البته ذیلش مشکل دارد همان طور که ایشان فرمودند. توضیحاتش را بعد عرض می کنم.

بنابراین این حدیث، یعنی این حکم حدیث نه، شامل حکم واقعی آب شود امکان دارد لکن چون ذیلش دارد ما لم يعلم این به ظاهری می خورد.

س: حتی تعلم یا حتی يعلم؟

ج: هر دو را دارد

س:

ج: بگوییم آب ها همه از آسمان سرچشمه می گیرد.

اما چون حتی يعلم دارد حکم واقعی بعید است. می ماند و لذا آن روایت دیگر داریم الماء يطهر ولا يطهر. یک روایت دیگر داریم مال سکونی آن روایتش به سکونی می خورد. علی ای حال باز خود متن روایت حکم ظاهری می خورد اصاله الطهاره می خورد در آب لکن مطلقا به نحو شبهه موضوعی یا حکمیه. انصافا شامل شبهه حکمیه هم می شود. اما خود حکم که حکم بکنیم ماء کلا پاک است این هم معقول است. شاید هم قائل داشته باشد یا مشهور بین مسلمین باشد

س: حتی تعلم شامل همه چیز می شود. هر چیز ظاهری باشد تا زمانی که ما بدانیم است

ج: بله بحثشان را من الآن توضیح می دهم شاید جواب شما واضح شود.

بعد مرحوم استاد توضیح بنده پس این روایات ثلاث که ایشان فرمودند همه اینها به لحاظ سندی مشکل دارند. یک نقی در آن هست. از آن روایات مسلم مسلم ما نیست. هم به لحاظ سندی در آنها مشکل دارد هم به لحاظ مصدری. انصافا همه شان مشکل دارد. لکن فرض کنید گفته اند مشهور است قبول شده است کل شیء نظیف که به لحاظ متنی هم مشکل دارد که نظیف را به معنای طاهر بگیریم. قدر هم به معنای نجاست بگیریم. بهر حال فعلا قبول شده است حالا فعلا یک کمی چشم پوشی می کنیم. بعد فرمودند احتمالات متصوره در مثل هذه الاخبار سبعة. الاول ان يكون المراد منها الحكم بطهارة الواقعية للأشياء. مراد حکم طهارت واقعی باشد یا حلیت واقعی. اگر مراد آن باشد می شود قاعده طهارت یا قاعده حل. آن وقت این چطور می شود چون من الآن یک قاعده ای را عرض کردم اشاره کردم که اگر هر حکمی مقید به علم شد حکم ظاهری است. وقتی گفت کل شیء حلال حتی تعلم می شود حکم ظاهری. چطور می شود شما واقعی بگیرید؟ این سؤال که این آقای خویی می خواهند جواب دهند این عبارت آقای خویی در حقیقت جواب است.

اولا من این مطلب را توضیح بیشتری بدهم عرض کردم غایت که در لسان دلیل می آید به لحاظ ادبیات قانونی این خیلی تأثیرگذار است در فهم از آن مطلب. اگر غایت علم باشد قاعدتا حکم ظاهری است. چون هر حکمی که بیاید مغیا شود به علم به خلاف آن عین این است که ظاهر جعل شده است. اگر گفت کل شیء حلال حتی تعلم یعنی مادام که شما علم به خلاف ندارید جعل حلیت کرده است. اما اگر علم پیدا کردید حرام می شود پس این ظاهری است.

یک توضیح بیشتری بدهم من عرض کردم سابقا ما در بحث های قانونی همین الآن در دنیا در روایات در فقه اسلامی شیعی همیشه داریم وقتی هر جایی را که مطرح می کنند صور نقص را هم متعرض می شوند. نقص یعنی یک مشکلی پیدا شود. دیگر حالا تعبیر کنیم به حفره یا چاله یا کمپلکسی یک چیزی نقصی پیدا شود. بنایشان به این است خوب دقت کنید نقص را دسته بندی مثلا نقص گاهی به خاطر اراده است. من اراده ندارم. گاهی به خاطر مثلا در حال خواب هستم. گاهی در حال اضطراب است. مضطر هستم این غذا را بخورم. گاهی در حال اکراه است. فرض کنید این شمشیر بالای سر من گرفته است که باید از این چراغ قرمز رد شوی. گاهی اکراه است گاهی نسیان است گاهی سهو است گاهی جهل است. روی جهل من کاری انجام دهم. بنایشان به این است در غیر جهل تعبیر به حکم ثانوی می کنند. در نسیان و اضطراب و اکراه. تعبیر به حکم ثانوی می کنند. چون آنجا حکم واقعا عوض می شود. اگر شما مضطربید که غذا بخورید حمله به غذای همسایه می کنید همسایه هم هر چه اعتراض می کند می گوید راضی نیستم خب بگوید. واقعا برای شما حلال می شود غذا واقعا حلال است. اضطراب مبیح واقعی است نه ظاهری.

بله بحث را مطرح کردیم آیا ضامن هست یا خیر؟ اصحاب ما می گویند بله ضامن است. اضطرار ضمان را بر نمی دارد. حکم وضعی را بر نمی دارد. اهل سنت هم مشهور بینشان ضمان است قائل به عدم ضمان دارند. من در شیعه قائل به عدم ضمان الآن یادم نیست. اما در اهل سنت داریم قائل به عدم ضم ان.

می گوید همین که شارع می گوید حرام نیست پس ضامن نیستی. چطور می شود حرام نباشد بعد ضامن هم باشی. بین حکم وضعی و مولوی را ترابط قائل شدند. اگر گفت حلال است پس ضامن هم نیستی. نمی خواهد دو مرتبه پول غذا را بدهی. اما شیعه به نظرم اجماعی باشد بین این دو تا تفکیک قائل هستند می گوید حلال است بخوری اما ضامن هم هستی. پس ما یک اصطلاحی داریم این الآن در قوانین امروز هم هست فرض کنید فلانی مالیات نداد می آیند حساب می کنند که چرا نداد. نسیان نداد اکراها نداد اجبارا نداد جهلا نداد اینها را یکی یکی این حالات نقص را حساب می کنند. در آن حالات می گویند حکم ثانوی. در جهل می گویند حکم ظاهری. این نکته را دقت فرمایید. البته این بنا بر مشهور بین مسلک شیعه که قائل هم هستند علم و جهل تأثیر در حکم نمی کند. هستند عده ای از اهل سنت که حتی به فقهایشان نسبت داده شده است. اصطلاحات ما به تصویب اشعری نسبت داده شده است که اگر جهل بود حتی حکم واقعی است نه ظاهری. آن هم حکم ثانوی اش کرده اند. البته در جهل به حکم. در جهل به موضوع آنها هم کسی قائل نیستند. آنها هم حکم ظاهری قائلند. در جهل به موضوع نشنیدم از آنها کسی.

ما چون جهل در احکام واقعی مستلزم تصویب می شود می گوئیم اگر بر فرض حکمی هم باشد ظاهری است. پس در بین این نقص هایی که پیدا می شود یکیش حکم ظاهری است بقیه اش حکم ثانوی. این اصطلاح اصولی است. روشن؟ حالا این مطلب اولی اش روشن شد؟ اگر غایتی در لسان دلیل آمد مثل حتی ما لم تعلم. ما لم مثلا اگر خورد به یک امر واقعی آن را می گیرند به حکم واقعی. اگر خورد به علم می گیرند حکم ظاهری. مثلا حالا من جمع یکی نتیجه می خواهم بگیرم یکی هم از برائت. ما داریم کل شیء مطلق البته داریم یعنی نقل شده است صحیح نیست سندش. کل شیء مطلق حتی یرد فیه نهی. نگفت حتی تعلم. حتی یرد. تا شارع نهی کند. این یک امر واقعی است. نهی شارع امر واقعی است.

داریم کل شیء حلال حتی تعلم اینجا علم است. در این دو تا حدیث اطلاق و حدیث حل سه احتمال کلی هست الآن بین علمای ما. احتمال اول خوب دقت کنید احتمال اول این دو تا فرق می کنند. کل شیء مطلق حتی یرد چون امر واقعی است این ناظر به حکم واقعی می شود.

یعنی هر چیزی در واقع مطلق است تا شارع نهی کند. اما کل شیء حلال حتی تعلم نه ظاهرا حلال است تا علم پیدا کند. چون علم آمد علم می شود ظاهری حتی یرد که آمد می شود واقعی. این یک توجیح.

قول دوم مثل قول آقای خویی. ایشان می گوید یرد یعنی یصل الیک. اصلا یرد حتی یرد فیه نهی یعنی یصل الیک فیه نهی. ایشان این طور معنا می کند. اگر یصل الیک شد با یعلم یکی می شود. لذا ایشان حدیث اطلاق را قبول کردند و خیلی هم عجیب است شاید مقرر یادش رفته است. گفته اند دلالت این حدیث تام است دلالت بر برائت می کند با اینکه حدیث ضعیف است تعجب است از ایشان. رد نمی کند به ضعف اسناد در مصباح الاصول مگر بعدها چاپ را عوض کرده باشد در مصباح الاصول که این طور چاپ شده است. این هم احتمال دوم که یرد را به معنای یصل گرفته است.

احتمال سوم عکس این. هر دو به معنای ورود باشد. هر دو به معنای نهی شارع باشد. حتی یرد یعنی حتی شارع نهی کند. حتی تعلم یعنی حتی شارع نهی کند. علم هم این طوری. اینکه آقای خویی می گوید بان یکون العلم المأخوذ غایه طریقیا محضا. این طریقیا محضا مرادشان این است. یعنی حتی تعلم حتی ینهی عنه الشارع. حتی یحکم الشارع بنجاسته. طبق این احتمال هر دو می شوند حکم واقعی. پس یک، اولی حکم واقعی حتی یرد دومی حکم ظاهری که نظر این حقیر است. مشهور علمای ما شاید این باشد بین متأخرین البته.

دو، هر دو حکم ظاهری که آقای خویی معتقدند. اینها آمده اند یرد را به معنای یعلم گرفته اند. هر دو حکم واقعی یعلم را به معنای یرد گرفته اند. یا این یکی به معنای آن است البته اینجا ایشان مطرح نفرمودند من برای اینکه یادآوری شود دو حدیث را برای شما مثال زدیم که خیلی نزدیک به هم هستند. یکی کل شیء مطلق یکی کل شیء حلال. البته این حدیث که در کتاب شیخ صدوق مرسل آمده است جای دیگر هم نیامده است در فقیه آمده است. اما ما این حدیث را داریم مسند در امالی شیخ طوسی فقط. سندش هم خالی از اشکال نیست مشکل دارد وارد نمی شویم. الاشیاء کلها مطلقه. حتی یرد فیها امر او نهی. اینگونه است آن متنی که سند دارد اینگونه است. این متنی که صدوق است یرد دارد فقط نهی.

پس سه احتمال در این دو تا بود. این مبنی است بر این بان یکون العلم المأخوذ غایه طریقیا محضا یعنی حتی تعلم حتی یحکم الشارع بنجاسته. حتی یحکم الشارع بحرمته. و الغایه الحقیقیه هو عروض النجاسه. این عروض النجاسه ظاهرا ایشان به شبهات موضوعیه زده اند. یا عروض النجاسه یا حکم شارع به نجاست فرق نمی کند. اگر شبهات حکمیه بود حکم شارع به نجاست. شبهات موضوعیه بود

عروض نجاست لکن ظاهرا ایشان مخصوصا اگر طهارت واقعی گرفتند باید بزنند به شبهات حکمیه اصلا. ظاهرا این طور است. فیکون المراد ان کل شیء بعنوانه اینکه عروض نجاست درست نیست حکم به نجاست.

فیکون المراد ان کل شیء بعنوانه اینکه عروض به نجاست درست نیست حکم به نجاست. فیکون المراد ان کل شیء بعنوانه الاولی طاهر حتی باز تعرض نجاست. به نظرم بد نوشته اند و اخذ العلم غایه لکونه طریقاً الى الواقع لیس بعزیز. می شود انسان علم را بیاورد که مرادش واقع باشد. کما فی قوله تعالی کلووا واشربوا حتی یتبین. این یعنی اینکه فجر محقق شود. تبین کنایه از فجر است. الایز من الخیط ... من الفجر. حالا خود این آیه و شرحش دیگر طول و تفصیل دارد که دیگر قطعاً ما نمی توانیم اینجا وارد شویم.

فان المراد منه بیان الحكم الواقعی و جواز الاکل و الشرب دیگر مجبور شدیم عبارت ایشان را کامل بخوانیم الى طلوع الفجر ببینید دو مبنای مختلف این اخیراً شده است. حالا می گویم این مسئله را بخوایم شرح دهم طول می کشد چون در یک روایت هم این آمده است حتی سؤال هم شده است امام جواب داده اند. متأسفانه سؤال شده است که امام جواب بدهند متأسفانه خود جواب امام واضح نیست. یک مسئله ای را عده ای طرح کرده اند حتی یتبین لكم الخیط الابيض من ... که این کنایه از فجر باشد. این مراد این است حتی یتحقق الفجر. یتبین یعنی یتحقق. و علم شما طریق است به آن.

این مبنی بر چیست؟ مبنی بر اینکه فجر یک واقع خارجی است یک مرحله معینی است که خورشید در زیر زمین نسبت به افق هر منطقه ای به یک جای معینی که برسد آن حالت را فجر می گویند. این اصطلاحی است دیگر. آن وقت یتبین الفجر این تبیین طریقت دارد. یک احتمال دیگری است که شاید مراد آقا ضیا مرحوم آقای محقق همدانی باشد آن هم شاید البته. لکن بعدها مثل مرحوم خمینی قائل به این شده اند. و آن اینکه نه خود تبیین فجر است. نه یتبین. و لذا در لیالی مقمره می گویند صبر کنید تا خود فجر روشن شود. آن تبیین پیدا نمی شود.

لذا آقای خویی نظرش این است که لیالی مقمره با غیر مقمره فرق نمی کند. نکته اش این است. ایشان تبیین را طریقت گرفته است فجر را یک امر واقعی. و لذا ایشان فرموده اند بیان الحكم الواقعی و ذکر التبین بناء علی کونه بمعنی الانکشاف لذا هم گفت بناء. انما هو لمجرد الطریقیه و ان امکن حمل التبین علی معنی آخر مذکور فی محله. حواسشان بوده است. ناظر به کلام مرحوم همدانی. این اول که دیدم مرحوم همدانی مطرح می کنند اما این بحث الآن نیست. الآن در فتاویٰ معاصرین ما آمده است. در لیالی مقمره. در روایات دارد اصلا. من تعجب می کنم چرا از روایات استفاده نکرده اند. البته روایات هم مشکل است انصافاً.

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج اصول فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

دوشنبه - ۱۳۹۵/۱۱/۱۱

موضوع: خارج اصول فقه

صفحه ۱۴

جلسه: ۶۷

کیف ما کان ایشان می خواستند یک مثال بزنند که تبیین و علم در لسان دلیل بیاید که مراد واقع باشد. این مثال ایشان هم که کافی نبود.

مگر مثال دیگری پیدا فرمایند.

و صلی الله علی محمد و اله الطاهرین